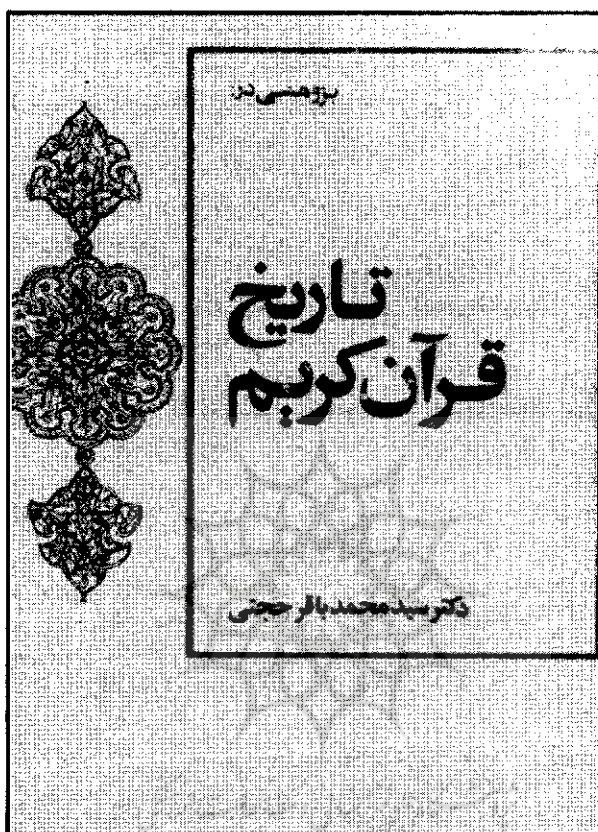


نگاهی به کتاب



مهدی یاقوتیان

کتاب «پژوهشی در تاریخ قرآن کریم»، اثر استاد محترم دکتر سید محمد باقر حجّتی، در سال ۱۳۵۸ چاپ و منتشر شده و بدون آنکه مورد بازنگری قرار گیرد، تاکنون بارها تجدید چاپ شده است.

مؤلف محترم در مقدمه‌ی چاپ اول این کتاب نوشته است:

با وجود اینکه این اوراق به اصلاحات فراوان نیاز دارد به علت کسالت مزاجی و ضعف جسمی، موفق نشدم که در آن تجدید نظر لازم را به عمل آورم.

این کتاب از منابع درسی دوره‌ی کارشناسی در رشته علوم قرآن و حدیث و دبیری الهیات، از منابع امتحانی برای دوره‌ی کارشناسی ارشد، از منابع درسی دوره‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی علوم قرآن و حدیث، از منابع امتحانی برای دوره‌ی دکتری در رشته علوم قرآن و حدیث و احتمالاً



از منابع درسی در دوره‌ی دکتری در رشته علوم قرآن و حدیث و دیگر دوره‌های آموزش عالی می‌باشد.

مؤلف محترم در گفت و گویی با فصلنامه قرآنی بینات شماره ۱۰ می‌گوید:

این کتاب در سال ۱۳۶۳ شمسی - بی آنکه سزایش بود - کتاب سال شناخته شد . . . ، که من آن را لایق چنین مزیتی نمی دانسته و نمی دانم .

اینک خداوند متعال ، به راقم این سطور فرصت داد تا نگاهی نقادانه بر پاره‌ای از مباحث این کتاب داشته باشد . به شکرانه‌ی آن از باری تعالی می‌خواهد نه بر مرکب نفس اماره نشیند و نه بر مرکب نفس اماره قرار گیرد و به آن استاد محترم نیز پاداش کسانی که از خود کار صالح به جای می‌نهند عنایت فرماید ؛ و توفیق بازنگری آثارش را کرامت فرماید .

۱ . مؤلف محترم در فصل اول تحت عنوان «عناوین و اسامی قرآن کریم» ص ۲۶ نوشته است :

سیوطی به نقل از کتاب «البرهان» زرکشی می‌نویسد : قاضی شیدله پنجاه و پنج نام برای قرآن یاد کرده است که عبارتند از :

کتاب ، مبین ، قرآن ، کریم ، نور ، هدی ، رحمة ، فرقان ، شفاء ، موعظة ، ذکر ، مبارک ، مرفوعة ، علی ، حکمة ، حکیم ، مبین ، جبل ، مطهرة ، صراط ، مستقیم ، قیم ، قول ، فصل ، نبأ ، احسن الحدیث ، مثانی ، متشابه ، تنزیل ، روح ، وحی ، عربی ، بصائر ، صحف ، بیان ، علم ، حق ، مکرمه ، هادی ، عجب ، تذکرة ، عروة الوثقی ، صدق ، عدل ، امر ، منادی ، بشری ، مجید ، نور ، بشیر ، نذیر ، عزیز ، بلاغ و قصص . بدون تردید همه‌ی این عناوین نمی‌تواند اسامی قرآن باشد ؛ بلکه اکثر آنها اوصاف قرآن هستند که قاضی شیدله و دیگران با اسم‌ها و القاب قرآن خلط نموده‌اند . البته این اوصاف در آیات قرآن در مورد خود قرآن بکار رفته ، ولی صرف استعمال این اوصاف درباره قرآن نمی‌تواند دلیل آن باشد که آنها اسامی قرآن باشند .

پس از تطبیق با کتاب الاتقان سیوطی ، اشکالات ذیل در این نقل قول مشاهده می‌شود :^۱

الف : به جای ۵۵ نام ، ۵۴ مورد ذکر شده است .

ب : اسامی «مبین» و «نور» هر کدام ۲ مرتبه ذکر شده است .

ج : «صراط مستقیم» دو نام جداگانه به صورت «صراط ، مستقیم» نوشته شده است .

د : از اسم ترکیبی «نبأ عظیم» ، عظیم حذف شده است .

هـ : بنابراین چهار اسم در الاتقان هست ، که در اینجا ذکر نشده است ، بدین ترتیب ؛

«۵ . کلام ۱۷ . مصدق ۱۸ . مهیمن ۴۶ . زبور» .

همان گونه که از اظهار نظر مؤلف محترم بر می‌آید ، گرچه همه‌ی این عناوین را اسامی قرآن

ندانسته و اکثر آنها را اوصاف قرآن دانسته ، اما لا اقل بعضی از آنها را اسامی قرآن دانسته است .

آن گونه که در صفحات ۲۳-۲۶، اسامی «قرآن، فرقان، کتاب، ذکر و تنزیل» را به تفصیل و تفضیل باز گفته است. در صورتی که مؤلف محترم درجایی دیگر گفته است:

جزعنوان «قرآن»، عنوان های دیگری برای کتاب آسمانی مسلمانان نمی توان قایل شد

زیرا همگی آنها وصف هایی هستند که قرآن کریم بدان ها توصیف می شود. ۲

۲. در فصل دوم ذیل «کیفیت نزول وحی» در متن و پاورقی ص ۳۲ آمده است:

مجموعاً نام حدود بیست و شش نبی از انبیا در موارد متعددی از قرآن آمده است.

۲. که اینان عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل،

الیسع، ذوالکفل، الیاس، یونس، اسحق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون،

داود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، اسمعیل صادق الوعد، عیسی و محمد(صلوات

الله علیهم).

گرچه مأخذ این مطلب مشخص نشده، اما با توجه به صفحه ی بعد که مطلبی از صفحه ی

۱۱۳ «قرآن در اسلام»، مرحوم علامه طباطبایی نقل شده است ۳ و با توجه به اینکه ترتیب این

اسامی دقیقاً با صفحه ی ۱۰۰ «قرآن در اسلام» یکی است. به احتمال قریب به یقین این مطلب از

این کتاب نقل شده، که سه نکته در اینجا قابل ملاحظه است:

الف: منبع مورد استفاده ذکر نشده.

ب: وقتی در پاورقی دقیقاً نام ۲۶ تن از انبیا آورده شده، آوردن واژه ی «حدود»، در متن چه

معنایی دارد؟

ج: مقاله ای در شماره ی ۱۸ فصلنامه ی بینات از راقم این سطور، «اسماعیل صادق الوعد» را

همان اسماعیل فرزند ابراهیم دانسته است. بنابراین نام ۲۵ نبی از انبیا در موارد متعددی در قرآن

آمده است.

۳. در فصل دوم در ادامه ی «تاریخچه ی کوتاهی درباره ی نزول وحی بر پیامبر اسلام ﷺ»

صفحات ۳۶، ۳۷ آورده است:

از زبان رسول گرامی ﷺ می شنویم که فرمود:

درغار حرا در خواب بسر می بردم که جبرائیل بر من وارد شد و برابیم پاره ای از دنیا، که

کتابی و نبشته ای در آن بود آورد و گفت بخوان. گفتم خواندن نمی دانم. جبرئیل مرا

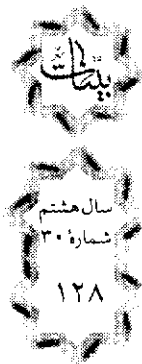
فشرد و رها کرد و گفت بخوان. . . تا سه بار این وضع تکرار شد، و در آخرین بار به من

گفت بخوان. گفتم چه چیزی بخوانم گفت: «اقراء باسم ربك الذي خلق. خلق الانسان من علق.

من علق. اقراء وربك الاكرم. الذي علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم» (علق، ۹۶/۵-۱)

پس از آن جبرائیل از کنارم دور شد، و من بیدار شدم چنانکه گوئی کتابی در قلبم نوشته شد،

از غاری بیرون آمدم و به نیمه راه کوه رسیدم، در این اثنا ندائی بگوشم رسید که



می گفت: «ای محمد تورسول خدائی، و من جبرائیلیم». به راه خود ادامه دادم و هر گامی که بر می داشتم با ترس و بیم آمیخته بود تا به خانه رسیدم، خدیجه همسر رسول خدا ﷺ گوید: وقتی پیغمبر ﷺ وارد خانه شد، رنگ پریده و خسته به نظر می رسید، پرسیدم چرا رنگ پریده ای؟ حضرت، قضیه را برای همسرش باز گو کرد، خدیجه سر این داستان را از ورقه بن نوفل - که مردی آگاه و بصیر بود- پرسید، ورقه او را بشارت داد که او پیامبر این مردم است. سپس به خدیجه گفت که به آن حضرت عرض کند: پایدار باشد.

گرچه در افسانه های دیگر گفته شده، خدیجه، پیامبر را نزد ورقه برد، اما مرحوم علامه طباطبایی در المیزان این داستان را نقد کرده که:

نبوت و رسالت ملازم با یقین و ایمان صددرصد شخص پیغمبر و رسول است، او قبل از هرکس دیگر یقین به نبوت خود از جانب خدای تعالی دارد، و باید هم چنین باشد. ۴

بنابراین؛

الف: خدیجه سر این داستان را از سیرت و صورت همسر مهربانش دریافت و به او ایمان آورد و در راه ایمانش از مال و جاننش دریغ نکرد، این بشارت از یقین و آرامش محمد ﷺ باید حاصل شده باشد نه از پیش بینی ورقه.

ب: محمد؛ ﷺ شهر را ترک گفته بود تا در خلوت حرا، با خدا نیایش کند، در این حالت به نظر می رسد او ارتباطش را با خدا بیشتر کند و اگر هم رو به شهر نماید احتمالاً اولین کاری که خواهد کرد، کعبه را در آغوش خواهد گرفت.

ج: آیات اولیه سوره ی علق هیچ نشانی از اضطراب پیامبر نمی دهد، در هیچ جای دیگر قرآن هم، اضطرابی که از اولین وحی حاصل شده باشد، ذکر نشده است.

همان طور که می دانیم، قرآن وحی آسمانی است و بدون کم و بیش حتی یک کلمه و یک حرف باید آن وحی را بازگو کنند و بنابراین، قرآن عین آنچه را به رسول الله خطاب شده است بیان می کند؛ و این است معنای قرآنیّت. ۵

خود همین آقره هم جزء کلام خدا است، مثل قل در «قل هو الله احد». ۶
و اگر در «قل هو الله احد» یا «قل اعوذ برب الناس» لفظ قل از آن انداخته شود؛ و گفته شود: هو الله احد و اعوذ برب الناس! دیگر آن قرآن نیست، و کلام خدا نیست، بلکه کلام پیغمبر است. ۷

بنابراین اگر جبرئیل ۴ مرتبه به پیامبر گفت: بخوان، چرا این واژه در ابتدای سوره ی علق یک بار آمده است که؛ «اقرء باسم ربک» در صورتی که به استناد این داستان آنچه به پیامبر خطاب شده چنین است:



اقرأ، اقرأ، اقرأ، اقرأ باسم ربك الذي خلق.

شکی نیست که جبرئیل امین نمی تواند هنگام انتقال پیام، واژه یا جمله یا آیه ای را که در وصف خود اوست، جهت رعایت ادب حذف نماید. چون دخل و تصرف در پیام می شود.

آیا تکرار پیام جهت انتقال یا تفهیم آن به نوعی تصرف در آن محسوب نمی شود؟

آیا تکرار یک مطلب برای تفهیم آن، متضمن قرائت و برداشت های مختلف نمی شود؟

آیا قرآن دربرگیرنده، تمام آنچه به پیامبر ﷺ وحی شده نیست؟

آیا آنچه به پیامبر ﷺ وحی می شده، نیاز به تنقیح داشته است؟

آیا در قرآن همه ی آنچه به پیامبر وحی شده، ثبت شده است یا نه؟ البته، مسلم است که آنچه به

پیامبر وحی می شده نیازی به تهذیب و تنقیح نداشته است.

۴. مؤلف محترم در فصل سوم، ذیل عنوان «نخستین آیاتی که بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شد»

در صفحه ۵۵ می نویسد:

راجع به «بسمله» یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم» باید گفت: که این آیه معمولاً در آغاز

هر سوره ای جز سوره ی توبه قرار دارد که بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده است، و در نتیجه با

أولیت سوره ی علق از لحاظ نزول، منافات ندارد.

یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم» در آغاز سوره ی علق به پیامبر وحی شده، اگر این آیه هم

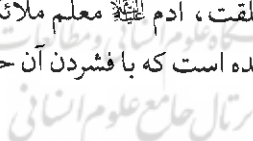
در آن لوحی که جبرئیل به پیامبر نشان داده، وجود داشته، چگونه پیامبر آن را خوانده؟ و اگر

نخوانده، چون خواندن نمی دانسته، چرا جبرئیل ابتدا آن آیه را به پیامبر تعلیم نداده، و به جای

«اقرأ بسم الله الرحمن الرحيم» گفته است: «اقرأ باسم ربك الذي خلق» (علق، ۱/۹۶).

اما، چگونه در ابتدای خلقت، آدم ﷺ معلم ملائکه شد و اینک جبرائیل - یکی از ملائکه -

معلم رسول ختمی مرتبت شده است که با فشردن آن حضرت و تکرار نمودن مطلب، به او خواندن

می آموزد؟! 

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

۵. در فصل سوم، ذیل «تاریخ آغاز نزول قرآن» ص ۳۹ آمده است:

باید گفت که به طور کلی طبق صریح آیه ی «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» بدون تردید، نزول

قرآن در شب قدر آغاز شده است.

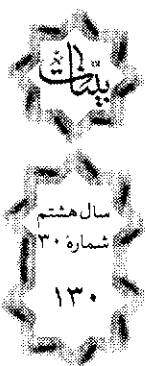
اما نمی گوید که این صراحت کجا است و مرجع ضمیر، در «انزلناه» به کجا بر می گردد و به

کدام دلیل «ه» راقرآن می گیرد.

از نظر قواعد عربی آیا مرجع ضمیر را از آیه ی اول سوره ی قدر (۹۷) می توان به آیه ی

۱۸۵ سوره ی بقره (۲) یا آیه ی ۳ و ۴ سوره ی دخان (۴۴) برگرداند؟

مؤلف محترم در صفحه ۴۳ می نویسد:



سؤال : با توجه به نخستین آیه‌ی سوره‌ی قدر : «انا انزلناه فی لیلة القدر» ، که حاکی از نزول دفعی و یکپارچگی قرآن است این سؤال پیش می‌آید که ما چگونه می‌توانیم قبول کنیم که قرآن در ظرف بیست و اندی سال به تدریج بر پیامبر اسلام ﷺ نازل گردید؟ و به عبارت دیگر : آیا نزول دفعی قرآن - که یازده صریح آیه نخست سوره قدر می‌باشد بانزول تدریجی آن - که صریحاً از آیات دیگر استفاده می‌شود و از خصوصیات و امتیازات قرآن نسبت به سایر کتب آسمانی است ، منافاتی ندارد؟ آیا این دو مطلب متعارض ، قابل توجیه و سازش می‌باشد؟

مرحوم طبرسی (رضوان الله علیه) پس از طرح این مشکل - ضمن تفسیر سوره‌ی قدر - برای حل آن به نقل از ابن عباس می‌نویسد : خداوند متعال قرآن را یکباره در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل کرد ، و سپس جبرائیل آن را قسمت به قسمت به صورت پنج یا ده آیه و یا کمتر و بیشتر و حتی به صورت یک آیه در مدتی حدود بیست و سه سال از جانب خدا بر پیغمبر ﷺ نازل گردانید .

مؤلف محترم برای این پرسش سه توجیه آورده که در میان این توجیها ، توجیهی را - که بیش از همه - روایات فراوانی آن را تأیید می‌کند ، توجیه مذکور دانسته است .

اولاً : درسوره‌ی قدر قرینه‌ای وجود ندارد که ضمیر «ه» قرآن معنی شود .

ثانیاً : چگونه از فعل «انزلناه» نزول دفعی استنباط شده است ؟

مرحوم علامه‌ی طباطبایی می‌نویسد :

ضمیر در «انزلناه» به قرآن برمی‌گردد ، و ظاهرش این است که : می‌خواهد بفرماید همه‌ی قرآن را در شب قدر نازل کرده ، نه بعضی از آیات آن را ، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده ، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است ، نه تنزیل که ظاهر در انزال کردن تدریجی است .^۸

در آیات ذیل دقت کنیم :

«وانزلنا علیکم المن والسلوی» (بقره، ۵۷/۲)

«ربنا انزل علینا مائدة من السماء» (مائده، ۱۱۴/۵)

«وانزلنا علیهم المن والسلوی» (اعراف، ۱۶۰/۷)

«ونزلنا علیکم المن والسلوی» (طه، ۸۰/۲۰)

برای «من و سلوی» تعبیر به انزال و تنزیل - هر دو شده است - آیا «من و سلوی» هم یکباره و هم

تدریجاً فرود آمده است؟

«فانزلنا من السماء ماء» (حجر، ۲۲/۱۵)

«وانزلنا من السماء ماءً طهوراً» (فرقان، ۴۸/۲۵)



«ونزلنا من السماء ماءً» (ق، ۵۰/۹)

برای باران هم تعبیر به انزال و تنزیل هر دو شده است. آیا باران، هم یکپارچه و هم تدریجاً نازل می شود؟

«یابنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم وریشاً» (اعراف، ۲۶/۷)

«وانزل لکم من الانعام ثمانية ازواج» (زمر، ۳۹/۶)

«وانزلنا الحديد فيه بأس شدید» (حدید، ۲۵/۵۷)

آیا «لباس» و «انعام» و «حدید» یکبار نازل شده است؟

ثالثاً: نزول تدریجی قرآن، هم صراحت دارد و هم علت.

«وقرآن فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث ونزلناه تنزیلاً» (اسراء، ۱۷/۱۰۶)

«وقال الذین کفروا لولانزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک ورتلناه

ترتیباً.» (فرقان، ۲۵/۳۲)

این آیات هم صراحت دارد و هم علت را بیان می کند: با تأمل و تأنی خواندن بر مردم، و آرامش قلب پیامبر.

اما در نزول دفعی جملگی قرآن، نه صراحتی هست و نه علتی؛ و حتی آنجا که انتقاد می شود: چرا قرآن «جملة واحدة» نازل نمی شود؟ نمی گوید: اتفاقاً «جملة واحدة» هم نازل شده است.

وانگهی اگر قرآن به یکپارچگی بر پیامبر نازل می شد نه موجب آرامش قلبش می شد و نه می توانست با تأنی و تأمل بر مردم بخواند.

رابعاً: معراج پیامبر در مکه مطرح است و مسأله تغییر قبله در مدینه، پیامبر در معراج تا «قاب قوسین او ادنی» و «عند سدره المنتهی» (نجم، ۵۳/۹ و ۱۴) رفته است، واقف بر ملکوت آسمانها شده است. اگر قرآن یکبار در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده، چرا پیامبر در قضیه تغییر قبله چشم به آسمان دوخته است؟

چرا در آنجاها که «یستلونک . . .» مطرح است باید منتظر بماند تا از آسمان خبری برسد؟ اصلاً «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله، والله یسمع تحاورکما» (مجادله، ۵۸/۱) چه معنی پیدا می کند؟

۶. در فصل پانزدهم ذیل عنوان «کیفیت ترتیب مصحف امیر المؤمنین علی علیه السلام» در صفحه های ۳۸۸-۳۸۹ آمده است:

مقدمه یاد آور می شویم که ترتیب قرآن موجود - تقریباً - از لحاظ زمان بر خلاف ترتیب نزول آن می باشد، علامه مجلسی تحت عنوان «تألیف القرآن وانه علی غیر ما انزل الله» مواردی از آیات قرآن موجود را ذکر می کند که از لحاظ ترتیب، بر خلاف ترتیب نزول آن



می باشد. از جمله راجع به عده‌ی وفات - که در زمان جاهلیت به مدت یک سال بوده است - خداوند متعال، نخست این مدت را در ضمن آیه‌ی: «والذین يتوفون منكم ويذرون ازواجاً وصیةً لازواجهم متاعاً الى الحول غیر اخراج، فان خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف واللّه عزیز حکیم» (بقره، ۲/۲۴۰) امضا کرد. و سپس همین مدت را با آیه‌ی: «والذین يتوفون منكم و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف واللّه عزیز حکیم» (بقره، ۲۳۴/۲۳۴) فسخ کرد و عده‌ی وفات را به مدت چهار ماه و ده روز قرار داد.

بنابراین در ترتیب قرآن، آیه‌ی منسوخ با فاصله‌ی شش آیه بعد از آیه‌ی ناسخ قرار دارد. این امر نشان می‌دهد که ترتیب موجود قرآن، بر خلاف ترتیب نزول آن می‌باشد. ملاحظه می‌شود که قسمت پایانی آیه‌ی ۲۳۴ سوره‌ی بقره «واللّه عزیز الحکیم» ثبت شده، در صورتی که صحیح آن «واللّه بما تعلمون خبیر» است، چنانکه در پاورقی درست ترجمه شده است. دو آیه‌ی یاد شده هم لا اقل به اعتقاد پاره‌ای از اندیشمندان ناسخ و منسوخ نیستند. به عنوان نمونه مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی می‌نویسد:

توصیه به وصیتی واجب و مشروط و یا مستحب برای زنهائس از وفات، چه منافاتی با حکم تربص آنها در مدت چهار ماه و ده روز دارد که به این حکم نسخ شده باشد؟ . . . حکم این وصیت مشروط است به اینکه زن پس از وفات شوهر و به سبب علاقه به خانه و زندگی که مدتی در آن بسر برده یا نداشتن خانه و سامانی، خودنخواهد پس از انقضای عده بیرون رود. و به هر تقدیر حکم این آیه منافی با حکم عده‌ی وفات نیست و یا مکمل آن است.^۹

آیا این دو آیه ناسخ و منسوخ اند؟

«والذین يتوفون منكم و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف واللّه بما تعلمون خبیر.» (بقره، ۲/۲۳۴)
 «والذین يتوفون منكم و یذرون ازواجاً وصیةً لازواجهم متاعاً الى الحول غیر اخراج، فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف واللّه عزیز حکیم.» (بقره، ۲/۲۴۰)
 بسیاری از دانشمندان از جمله مؤلف الاتقان^{۱۰} و مؤلف المیزان^{۱۱} آیه‌ی ۲۳۴ را ناسخ آیه‌ی ۲۴۰ دانسته‌اند.

مؤلف تاریخ و علوم قرآن در نسخ آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی احزاب با آیه‌ی ۵۰ همان سوره می‌نویسد: بسیار بعید است آیه‌ی که در نزول، متأخر است در کتابت متقدم باشد و هر دو را هم



در یک سوره قرار داده باشند خصوصاً اگر ترتیب آیات با امر پیغمبر اسلام ﷺ باشد.
اما در نسخ آیه ی ۲۴۰ سوره ی بقره با آیه ی ۲۳۴ همان سوره می نویسد:
نسخ آیه ی شریفه ثابت است و در آن خلاقی دیده نمی شود. ۱۲
اما عتائقی می نویسد:

در کتاب خدا (در نظم فعلی) در هیچ جا نسخ بر منسوخ مقدم نیست جز این آیه که نسخ
قبل از منسوخ در سوره ی شریفه آمده است. ۱۳
مؤلف «پژوهشی در تاریخ قرآن» به نقل از علامه ی مجلسی پس از آیه مذکور می نویسد:
در ترتیب قرآن، آیه ی منسوخ با فاصله شش آیه بعد از آیه ی نسخ قرار دارد. این امر نشان
می دهد که ترتیب موجود قرآن، برخلاف ترتیب نزول آن می باشد. ۱۴
از منظری دیگر: آیه ی ۲۳۴ به ما می گوید: زنانی که همسرانشان می میرند، مدت چهار ماه و
ده روز عده ی وفات نگهدارند.

آیه ی ۲۴۰ به ما می گوید: زنانی که همسرانشان می میرند، ۱. برای آنها بهره ای از آن زندگی
هست ۲. به مدت یک سال ۳. بدون بیرون راندن. با توجه با آیه ی ۲۳۴ این مطلب فهمیده
می شود که به محض تمام شدن عده ی وفات، از آنها نخواهند زندگی را ترک کنند (یا بیرونشان
نکنند) بلکه اگر خودشان دوست دارند بمانند. بدون آنکه بر آنها تحکمی شود، خصوصاً آنکه با
این مصیبت حالشان دگرگون شده است. تا در زمان و موقعیت مناسب برای نحوه ی ادامه زندگی
خود تصمیم بگیرند.

«فان خرجن فلا جناح علیکم» یعنی همان طور که حق بیرون راندن ندارند، حق اجبار کردن بر
ماندن هم ندارند.

نکته جالب اینکه، گفته نشده است؛ بعد از یک سال آنها را بیرون کنند.
کسانی که آیه ی ۲۳۴ را نسخ آیه ی ۲۴۰ دانسته اند، گفته اند:

در صدر اسلام عده ی زنی که شوهرش می مرد یک سال بوده است که در این مدت وی حق
اسکان و نفقه داشته است. ابوحنیفه نیز همین عقیده را دارد، ولی نظر امام شافعی آن
است که حق اسکان و نفقه نسخ نشده و باقی است. ۱۵

مؤلف آیات الاحکام می گوید:

در آیه ی «وصیة لزوجهم متاعاً الی الحول» سخنی نسبت به عده ی زن نیست و اگر
عده ی زن در صدر اسلام یک سال بوده است به دلیل عرف متداول آن زمان بوده است نه
به حکم آیه بنابراین مفاد آیه ی اخیر با آیه ی نخست که عده ی زن را چهار ماه و ده روز
تعیین کرده است منافاتی ندارد. ۱۶

۷. در فصل چهارم ذیل عنوان «ترتیب و تنسیق آیات در سوره های قرآن» ص ۶۶ می نویسد:



از مجموع اسناد و مدارک و روایات، چنین استفاده می‌شود که ترتیب آیات درسوره‌های قرآن با ارشاد و راهنمایی‌های پیامبر اسلام ﷺ صورت گرفت و رأی و سلیقه صحابه در به وجود آمدن ترتیب مذکور دخالتی نداشت. و به عبارت دیگر: ترتیب آیات مانند معرفت آن، توقیفی است و توقیفی بودن ترتیب آیات - علاوه بر آنکه اجماعی است - نصوص و روایات نیز آن را تأیید می‌کند. . . . ابن زبیر گوید: به عثمان گفتم: آیه «والذین یتوفون منکم و یدرون ازواجاً . . .» را آیه دیگری نسخ نکرده است، چرا دستور می‌دهی آن را بنویسند؟ عثمان گفت: برادرزاده! من چیزی را در قرآن از جای خودش تغییر نمی‌دهم. نه تنها عثمان این جرأت و جسارت را در خود نمی‌دید تا آیه‌ای را حذف کند یا جای آن را تغییر دهد، بلکه هیچ کس را روا نبود که دست به چنین کاری زند، زیرا این ترتیب با اشاره جبرائیل علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اشاره پیغمبر صلی الله علیه و آله - به نوبه خود - به نویسندگان وحی صورت گرفته است.

. . . . از مجموع روایات و احادیث به این نتیجه می‌رسیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را به کتاب وحی املاء می‌فرمود و آنها را به ترتیب و تقدیم و تاخیر آیات در موارد خود واقف و آگاه می‌ساخت.

در ادامه‌ی بحث مذکور می‌نویسد:

ولی بعضی از محققان شیعه بر آنند که ترتیب آیات قرآن، طبق اجتهاد و رأی و سلیقه صحابه انجام گرفت. علامه مجلسی می‌نویسد: . . . ترتیب فعلی آیات توسط شخص معصومی صورت نگرفته است تا خطا و اشتباهی در آن راه نیافته باشد. محدث نوری [و علامه طباطبایی] همین نظر را تأیید کرده [اند]. . . . از مجموع این بحث‌ها به این نتیجه می‌رسیم که اکثر محققان اهل سنت قائل به توقیفی بودن ترتیب سوره قرآن می‌باشند و دسته‌ای از دانشمندان شیعی ترتیب مذکور را مبتنی بر رأی و اجتهاد صحابه می‌دانند، ولی عملاً هر دو فرقه ترتیب کنونی آیات را تصویب و تأیید می‌نمایند.

چند نکته:

الف: گر چه مؤلف محترم نظر خود را درباره‌ی توقیفی بودن یا اجتهادی بودن ترتیب سوره قرآن در فصل پنجم صفحه‌های ۹۰-۹۲، به طور شفاف بیان کرده است. اما در مورد توقیفی یا اجتهادی بودن ترتیب آیات قرآن نظر مؤلف شفاف نیست.

ب: اگر نظر مؤلف محترم بر توقیفی بودن ترتیب آیات قرآن است چرا همان گونه که گفته شد در صفحه ۳۸۸ به نقلی از علامه مجلسی استناد نموده، که درسوره‌ی بقره آیه‌ی منسوخ با فاصله‌ی شش آیه بعد از آیه ناسخ قرار دارد؟

ج: در فرض پذیرش ناسخ و منسوخ بودن آیات ۲۳۴ و ۲۴۰ سوره‌ی بقره، چگونه می‌توان



پذیرفت که ترتیب آیات قرآنی توقیفی است اما آیه ی ناسخ ۶ آیه مقدم بر آیه ی منسوخ است ؟
 د : علامه مجلسی و علامه طباطبایی که دو آیه مذکور را ناسخ و منسوخ دانسته اند ترتیب آیات قرآن را اجتهادی عنوان کرده اند .

ه : بحث توقیفی بودن ترتیب سور قرآن در فصل پنجم ، صفحه ۸۷ آمده است و در اینجا بحث توقیفی بودن ترتیب آیات قرآن مطرح است که به اشتباه ترتیب سور قرآن ثبت شده است .
 و : نشانی آیه «والذین یتوفون منکم . . .» در پاورقی صفحه ی ۶۷ ، آیه ی ۲۲۴ سوره ی بقره ذکر شده که ۲۳۴ صحیح است .

۸ . مؤلف محترم در فصل پانزدهم ، ذیل کیفیت ترتیب مصحف امیرالمؤمنین علی علیه السلام در صفحه ی ۳۹۲ می نویسد :

یعقوبی در کتاب خود آورده است ، که چنین روایت نمودند : حضرت علی علیه السلام پس از رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کرد ، قرآن را بر شتری نهاد و فرمود : این قرآنی است که فراهمش ساختم . . .

مؤلف محترم در آخرین مقاله ای که تحت عنوان «علی علیه السلام اولین جامع قرآن و پایه گذار علوم قرآنی» در فصلنامه ی قرآنی بینات شماره ی ۲۸ منتشر کرده ، در صفحه ی ۸۸ به نقل از شهرستانی آورده است :

گویند وقتی علی علیه السلام از جمع آوری قرآن فارغ شد ، آن حضرت در معیت غلامش قنبر آن را به سوی مردم - که در مسجد به سر می بردند - آورد ، در حالی که آن دو ، مصحف را با لا گرفته بودند ، حمل می کردند ، برخی گفته اند : این مصحف در حجم ، باریک شتر بود .
 این دو مطلب گرچه باهم تناقض دارند ، اما اگر با هم مقایسه نشوند ، مطلب دومی تناقض مطلب اولی را ندارد چرا که در پاره ای از کتب حدیث آمده است ، درب خانه حضرت امیر علیه السلام به داخل مسجد النبی باز بود و در دعای ندبه می خوانیم :

«واحل له من مسجده ما حل له وسد الابواب الا بابه» و حلال گردانید آنچه را بر خود او در مسجد حلال بود وهمه درها را به روی مسجد خویش بست جز در خانه علی علیه السلام را .
 پر واضح است که بین مسجد و خانه ای که درب آن به مسجد باز می شود آوردن «شتر» بی معنی است .

۹ . در فصل پانزدهم در ادامه ی «سرنوشت مصحف امیرالمؤمنین علی علیه السلام» نقدی از مرحوم ابو عبد الله زنجانی درباره ی جمله ی «کتابه علی بن ابوطالب . . .» آمده است .

پاسخ مبسوط و دلپذیر آن را مرحوم دکتر محمود رامیار در کتاب «تاریخ قرآن» صفحات ۳۷۵ - ۳۷۷ - ۱۷ . ارائه کرده است .

۱۰ . در فصل پانزدهم مؤلف محترم از ص ۳۸۵ تا ص ۴۱۹ رابه مصحف حضرت علی علیه السلام



اختصاص داده است و هیچ چیزی را ثابت نکرده است. از قرآنی صحبت می کند که:

الف: الان وجود عینی ندارد.

ب: گزارشی که ابن ندیم از آن داده، به هر دلیل ساقط و ناقص است.

ج: ترتیبی که یعقوبی گزارش می دهد ضمن اینکه با روایات دیگر مغایرت دارد، گزارش آن بر مبنای ترتیب نزول قرآن نیست و مجموعاً ۱۰۹ سوره است یعنی ۵ سوره کم دارد. با این وجود در صفحه ی ۴۱۳ می نویسد:

باری، سرنوشت مصحف علی علیه السلام هنوز کاملاً برای ما روشن نیست و فقط از طریق روایاتی که در اختیار داریم باید آن را به عنوان میراث امامت دانسته و بگوییم نزد امام دوازدهم (عج) قرارداد. مسلماً متن و محتوای قرآن مذکور - منهای ترتیب سور آن - هیچ تفاوتی با قرآن موجود ندارد.

این نتیجه گیری چگونه با سخن دیگر مؤلف محترم سازگاری دارد، ایشان در فصل پنجم ذیل «رای سوم در ترتیب موجود سوره های قرآن - یا عقیده نگارنده» در صفحه ی ۹۰ می نویسد:

ترتیب موجود در بخش عمده ای نزدیک به تمام سوره قرآنی توقیفی است، و ترتیب بخشی اندک طبق رای و اجتهاد انجام گرفته است. . . . مطلب دیگری که اجتهادی نبودن ترتیب موجود را در قرآن تأیید می کند این است که قرآن کریم - با همین ترتیب - مورد تأیید صحابه و ائمه شیعه قرار گرفته، و تمام فرق مسلمین عملاً و قرائه پای بند به چنین ترتیبی بوده هستند. و اگر خلاف این ترتیب، مورد نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می بود تاکنون آثاری از آن به دست می آمد و یا دانشمندان اسلامی، ما را به قرآنی دیگر - که با ترتیبی دیگر - سوره آن مرتب شده بود، رهنمون می شدند. و نیز در میان تمام مصاحفی که هم اکنون موجود است و از اوائل اسلام تا کنون به جای مانده، قرآن و مصحفی تا به حال دیده نشده است که سوره آن بر خلاف ترتیب موجود، منظم شده باشد، تا ما مأمور به رعایت چنان ترتیبی باشیم.

همچنین در فصل پانزدهم در صفحه ی ۴۱۰، به نقل از امام صادق علیه السلام می نویسد:

علی علیه السلام پس از جمع و نگارش قرآن، خطاب به مردم گفت: این کتاب خدای بزرگ است و عیناً همان گونه است که از جانب خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید و من آن را در میان دو لوح قرار دادم. مردم گفتند: نزد ما مصحفی است که قرآن در آن جمع آوری شده است، و ما را بدان نیازی نیست. علی علیه السلام فرمود: در این صورت، از امروز، آن را نخواهید دید، ولی بر من لازم بود پس از فراهم آوردن مصحف، شما را آگاه سازم تا آن را بخوانید.

اولاً: توقیفی بودن ترتیب اکثر سوره قرآن موجود با تدوین آن بر مبنای نزول توسط حضرت

امیر علیه السلام سازگاری ندارد.

ثانیاً: اگر در نزد مردم مصحفی بوده، چرا حضرت امیر علیه السلام دست به چنین کاری زده است؟
ثالثاً: اگر با وجود آن مصحف در نزد مردم، پذیرش مصحف حضرت امیر علیه السلام نیز موجب اشکال در جامعه مسلمین نمی شد، گرچه آن مردم نپذیرفتند، چرا در حال حاضر ما یا انسان های قبل از ما و بعد از ما تا زمان ظهور از وجود قرآنی که توسط امام معصوم تدوین شده محروم باشیم.

رابعاً: اگر امام فرمود: از امروز، آن را نخواهید دید، چگونه از کیفیت تدوین آن بر مبنای نزول مطلع شده اند؟ پرسشی که مؤلف محترم نیز به گونه ای دیگر آن را مطرح کرده است:

... علی علیه السلام به مردم خطاب می کند که این مصحف را بعداً نخواهید دید، چگونه ابن الندیم نزد حمزه حسنی، مصحف آن حضرت را دیده بود؟

خامساً: این مطلب بیانگر آن است که در مدتی اندک، خلافت خلیفه ی اول آن قدر، جا افتاده، مقرراتی و... بود که همه چیز تحت فرمان وی انجام می گرفت، کاری که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله انجام نمی گرفت و هر یک از صحابه به استناد تاریخ برای خود قرآنی داشتند. حتی مؤلف محترم گزارش می دهد که در مصحف عبدالله بن مسعود در آغاز سوره ی براءت، «بسمله» وجود داشت و در این مصحف «مُعَوَّدَ تین» و سوره ی فاتحه نیامده بود و مصحف ابی بن کعب دو سوره «حَفَد» و «خَلَع» را اضافه داشت و در آن سوره ی «فیل و لایلاف» بدون فاصله «بسمله» آمده بود. ۱۸- اما در حکومت خلیفه ی اول مرکز نظارت بر نشر و توزیع قرآن کریم صورت گرفته بود که اگر در میزبانی تأیید نمی شد، از انتشار و توزیع باز می ماند.

سادساً: اگر امام قرآن را منتشر می کرد اختلاف ایجاد نمی شد، چون هنوز زید بن ثابت قرآن را جمع آوری نکرده بود و انگهی یکی کردن قرآن ها در زمان خلیفه ی سوم صورت گرفت و منعی برای انتشار قرآن نبود.

سابعاً: اگر «علی علیه السلام طبق سفارش و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست به چنین کاری زد» که به او فرمود: «قرآن، در پشت سر خوابگاه من در صحیفه ها و کاغذها و حجریر قرار دارد، آن را بگیر و بیاور» فراموش آورد و نگذاشت که قرآن ضایع گردد. «چرا برای کاری که پیامبر بدو محول کرده، برای ترویج و انتشار آن از دیگران نظر می خواهد؟»

ثامناً: یک امام معصوم چگونه تدبیری داشته که مدتی از عمر خود را درانزوا گذرانده برای تدوین قرآنی که نهایتاً مردم نپذیرفته اند و بعد هم همین قرآنی که در دست مردم بوده مورد تأیید آن حضرت و ائمه قرار گرفته است؟ مگر امام نمی داند کسانی که در سقیفه ی بنی ساعده خودش را از رهبری جامعه ی اسلامی محروم کردند قرآنش را نخواهند پذیرفت؟

امابه قول مرحوم دکتر علی شریعتی:

و بدتر از دشمن، دوست نابودش می کند، نه به اهانت، که به احترام!

آقا این قرآن، اولاً آن قرآن نیست، ... قرآن حقیقی نزد محمد صلی الله علیه و آله بود، به علی داد. . . . آن



را بار اشتري کرد و آورد. . . آن را نپذيرفتند. علی عليه السلام خشمگين شد و اعلام کرد که از اين پس، ديگر، هرگز آن را نخواهيدديد. و سپس، همچنان پنهانی، دست به دست، در خانه ی اولاد اطهارش می گشت تا رسيد به امام زمان، که با خود، آن را اغيب کرد و ظاهر نخواهد شد مگر در آخر الزمان، پس از ظهور فرج! ۱۹

اين فاجعه را پديد آوردند و کوشيدند اين شايعه ی شوم را - که اصلاً اين قرآن، آن قرآن نيست، قرآن مثل امام، غايب است و در دسترس نيست -، و اين فکر را که برای هميشه نابودی اسلام و مرگ مسلمين را تضمين می کند، شايع کنند و حتی موفق شدند آن را در ذهن چند تن از علمای بزرگ هم بيندازند، و در کتاب های مشهور و مهم و رايج هم منعکس کردند و حتی گروه هایی را هم به اين فاجعه معتقد ساختند. ولی خوشبختانه علمای بزرگ ما در اينجا کوتاهی نکردند و يک کلام، همگی اين توطئه ی ريشه دار را، ريشه کن ساختند. ۲۰

۱. جلال الدين عبدالرحمن سيوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه ی سيد مهدي حائري قزوینی، ۱ / ۱۸۱ - ۱۸۳، انتشارات امير کبير، چاپ دوم ۱۳۷۶.
۲. فصلنامه ی بينات، بهار ۱۳۷۴، شماره ی ۵، ص ۷۲.
۳. سيد محمد حسين طباطبائی، قرآن در اسلام / ۱۰۰، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ پنجم ۱۳۷۴.
۴. سيد محمد حسين طباطبائی، تفسير الميزان، ترجمه ی سيد محمد باقر موسوی همدانی، ۲۰ / ۵۵۷، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ پنجم ۱۳۷۴.
۵. سيد محمد حسين طهرانی، مهتابان / ۱۷۰، انتشارات باقر العلوم عليه السلام.
۶. شهيد مرتضی مطهری، تفسير قرآن / ۲۱۶، انتشارات شريعت، ۱۳۶۱.
۷. مهتابان / ۱۰۷.
۸. تفسير الميزان، ۲۰ / ۵۶۰.
۹. سيد محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ۱ - ۲ / ۱۶۶، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم ۱۳۶۲.
۱۰. الاتقان فی علوم القرآن، ۲ / ۷۶.
۱۱. تفسير الميزان، ۲ / ۳۷۰، ۳۹۲.
۱۲. سيد ابوالفضل مير محمدی زرندي، تاريخ و علوم قرآن / ۲۲۵، ۲۵۰، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ سوم ۱۳۷۳.
۱۳. همان / ۲۲۳ - ۲۲۴.
۱۴. سيد محمد باقر حجتی، پژوهشی در تاريخ قرآن کریم / ۳۸۸، ۳۸۹، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
۱۵. کاظم مدير شانه چی، آیات الاحکام / ۲۷۰، سمت، چاپ اول ۱۳۷۸.
۱۶. همان
۱۷. محمود رامیار، تاريخ قرآن / ۳۷۵ - ۳۷۷، انتشارات امير کبير، چاپ چهارم ۱۳۷۹.
۱۸. پژوهشی در تاريخ قرآن کریم، ۹۲ - ۹۳.
۱۹. علی شريعتی، مجموعه آثار، ۲ / ۶۴۴، ۶۴۵، انتشارات آگه، چاپ دوم ۱۳۷۲.
۲۰. همان، ۲۲ / ۱۲۷.

پژوهشی در تاریخ قرآن کریم
مركز مطالعات علوم انسانی

